مانیفست جمهوری‌خواهی

اکبر گنجی

بخش پایانی پنج‌م و ششم

فصل پنجم

روش‌های رسیدن به غایات (تاکتیک‌ها)

تعیین استراتژی از طریق گفتگوی آزاد و رسیدن به توافق بر سر آن، امری ضروری و نیکو است. ولی هر استراتژی، تاکتیک‌های متناسب با خود را طلب می‌کند. راهبرد، مستلزم انتخاب اهداف و جستجوی مناسب‌ترین ابزار و وسایل جهت رسیدن به آن اهداف در زمینه‌های خاص و در لحظه‌ای خاص از زمان است. راهبردهای متناسب با توجه به عامل زمان، تغییر می‌کنند. کمتش راهبردی، عبارت است از تعامل کنشگران صاحب اراده و آگاه، ولی در عین حال محاطشده، توسط ساختار، و زمینه‌های از پیش شکل‌گرفته‌ای (ساختارهای شده) که آنها در آن ساکن‌اند. در عین حال کنشگران قادر به تغییر ساختارهای متصلب از طریق کنش‌هایشان هستند. در نظر آقای جواریان استراتژی به معنی «طرحی نو درانداختن برای تغییر ساختاری» است. در این معنا مشروطه‌خواهی و جمهوری‌خواهی در استراتژی متفاوتند. اما از منظر دیگری در یک استراتژی باید روشن نمود که فرآیند رسیدن به هدف چگونه است و از کجا باید آغاز کرد؟ بر چه چیزهایی باید تکیه کرد؟ اصول راهنما چه باید باشد؟ در هر استراتژی باید به این پرسش‌ها پاسخ داد، شود که مثلا با ساختار حقوقی و عملی رژیم سیاسی چه باید کرد و چگونه باید این کارها را به سرانجام رساند؟ این کار با اتکا به کدام نیروهای اجتماعی بالفعل و کدام ظرفیت‌ها و مقدورات تشکیلاتی ممکن می‌شود؟ رسانه‌های پیوندهنده آن نیروی اجتماعی و کانون سیاسی متشکل چیست؟ آرایش این نیروها در مقابل نیروهای مخالف آن چگونه است؟ اقدامات محتمل طرف مقابل چیست و در مقابل آنها چه می‌توان کرد؟ فرصتها و تهدیدهایی که از ناحیه عوامل بین‌المللی و فرامرزی وجود دارد چیست؟ ابزار و مراحل ایجاد تغییر چیست؟ اصول راهنمای عملی و اخلاقی حرکت چیست؟ و ...

باید از تاریخ بشریت درس آموخت. قرار نیست اگر انسان مدرن‌ها و پا راه‌می‌رود و از عقل بی‌رای فکرکردن استفاده می‌کند، ما یا سر خود را، بوریم و قوه عاقله را تعطیل نماییم. دنیای جدید را آمیزش با عقل و درایت و سعی و کوشش و مجاهده، فراوان بنا نهاده‌اند. آرمانهایی آنکه واقعیت را به شکل و صورت خود درآورند. به مجموعه اقدامات انسانهای آزادیخواهی نیاز دارند تا نشان دهند دلبستگی‌شان به ارزشهای انسانی از عمق وجودشان می‌جوشد. آنان که لاف عشق می‌زنند و از یار گله می‌کنند، انصافا مستحق «هجرانند».

۵ ـ اگر فردی، مردم‌سالاری دموکراسی جمهوری تمام‌عیار (را به عنوان هدف برگزیند، برای رسیدن به دموکراسی و ایجاد نظام جمهوری باید عقلانیت را به کارگیرد. عقلانیت، به تعبیر ماکس وبر، دو سطح دارد:

۵ ـ ۱ ـ عقلانیت نظری: تناسب دلیل و مدعا

در سطح نظری باید دلایل متناسب به این مدعا ارائه شود که جمهوری نسبت به تمام بدیل‌های ارائه شده است. سه نوع دلیل (سلبی، ایجابی و تاریخی) برای این مدعا ارائه شده است.

۵ ـ ۱ ـ ۱ ـ دلیل سلبی: دموکراسی ظلمی است که در آن می‌توان حاکمان را بدون توسل به خشونت (به روشهای مسالمت‌آمیز) برکنار کرد. این نظام نسبت به تمامی نظام‌های بدیل، آفات و رذایل کمتری دارد. دموکراسی روشی است معین برای رسیدن به نتایج نامعین.

۵ ـ ۱ ـ ۲ ـ دلیل ایجابی: دموکراسی در مقایسه با هر نظام بدیل غیرآن، دست‌کم پنج‌ویژگی مزیت دارد: ۱ ـ اجتناب از خودکامگی، ۲ ـ تضمین حقوق بشر و شهروندی، ۳ ـ تامین آزادی‌های فردی و عمومی، ۴ ـ تعیین سرنوشت خود، ۵ ـ خود مختاری اخلاقی، ۶ ـ تحول انسانی، ۷ ـ حراست از منافع شخصی او لیه، ۸ ـ برابری سیاسی، ۹ ـ صلح‌جویی دموکراسی‌ها با یکدیگر نمی‌جنگند. پرطلاق رژیم‌های اقتدارگرا و ایدئولوژیک که به دلیل ادعای در انحصار داشتن حقیقت با یکدیگر می‌جنگند، ۱۰ ـ رونق اقتصادی، ۱۱ ـ تهادهای لیبرال دموکراسی به بهترین نحو نه فقط یک بدیل یا معدودی از خیرها، بلکه وسیعترین طیف ممکن خیرها را در خود جای می‌دهند.

۵ ـ ۱ ـ ۳ ـ دلیل تاریخی: بنابر نظر برخی جمهوری‌خواهان وقتی این نظام را از نظر دستاوردهای تاریخی با دیگر نظامات سیاسی مقایسه می‌کنیم، این نظام و نظیر آن نظام است که در حال حاضر یک دستور کارسیاسی جدی در پاسخ به این سئوال ارائه می‌دهد که چگونه یک اجتماع انسانی مفروض می‌تواند امروز، به یک درجه مطلوب امنیت، رفاه و فرصت برای یک زندگی نسبتا بی‌آزار در پناه قدرت حاکمان امیدوار باشد. جمهوری محیطی امن و مرفه در یک جامعه تجاری شده، درون یک اقتصاد پویای جهانی فراهم می‌آورد تا شهروندان هر طرف که دلخواهشان است زندگانی خود را به سر برند. جامعه متکی بر اقتصاد آزاد رقابتی دارای ظرفیتی است که می‌تواند به افراد بسیاری سود برساند. این ظرفیت به قصد و یا هوش صاحبان قدرت سیاسی ربطی نسازد، بلکه دلیل موفقیت این نظام، محدودبودن قابل ملاحظه دخالت آن در یک حیطه خاص زندگی بوده است: حوزه تولید و توزیع اقتصاد داخلی و بازار جهانی. این نظام سبک‌های مختلف زندگی را مجاز نداشته تنها یک شکل واحدی از زندگی و مدل خاصی از سعادت را به شهروندان تحمیل نمی‌کند.

۵ ـ ۲ ـ عقلانیت عملی: تناسب وسایل و اهداف

در سطح عملی باید وسایل و روش‌های ضروری رسیدن به دموکراسی را برگزید. دموکراسی نیازمند مقامات منتخب، انتخابات آزاد و منصفانه و اداری، آزادی اندیشه و بیان و رفتار، منابع بدیل اطلاع‌رسانی، تشکیلات مستقل (احزاب و انجمن‌ها) و حق مشارکت تمامی شهروندان در نهادهای سیاسی است. ولی به طور طبیعی «نباید» رنج گنج میسر نمی‌شود» و دموکراسی را مفت و مجانی به فرد یا ملتی اهدا نمی‌کنند. حاکمان اقتدارگرا به هیچ وجه حاضر به توزیع قدرت خود با دیگران و قبول حق حاکمیت مردم نیستند. با تکرار سخنان کلیشه‌ای، کلی و مبهمی چون اصلاحات خوب است، اصلاحات بازگشت‌ناپذیر است، وفاق ملی خوب است، دیکتاتوری بد است و... نمی‌توان به مردم‌سالاری دست یافت. چه کسی با این کلیات مخالفت خواهد کرد. تا وقتی گفته می‌شود ظلم بد است، هیچ کس تبرا حت نخواهد شد، ولی به محض اینکه گفته شد فلان نظام سیاسی ظالم‌انه است و لعالن فرمانروا نوری خودکامه است، نهادها و نیروهای مانع اصلاحات ساختاری ایفاننده، مشکل آغاز می‌شود. «تحلیل مشخص از وضعیت مشخص» توام با ریسک است. و

حسین شجاعت مدنی است که راهگشای مقصود است. لذا برای گذار به دموکراسی باید ریسک کرد و «هزینه» لازم آن را پرداخت. مگر «ریسک» یکی از اوصاف جواسع جدید، به گفته آنتونی گیدنز و الریش بک، نیست و آنان جامعه بیمه‌زده را خصوصیت صدرنیته متاخر نمی‌دانند؟ فضای جهان معاصر را یم و خطر احاطه کرده است. ولذی مبا ریسک بسیاری از امور را می‌پذیریم اما حاضر به ریسک‌کردن برای به دست‌آوردن دموکراسی نیستم، دموکراسی در میان ما چه جایگاهی دارد؟

۵ ـ ۲ ـ ۱ ـ نافرمانی مدنی: وقتی در چارچوب قوانین در آغوش‌گرفتن معشوق دموکراسی (جمهوری) ناممکن باشد، راهی جز «نافرمانی مدنی» باقی نخواهد ماند. وقتی قوانین و سیاست‌ها عادلانه نباشند، آدمیان، قوانین و سیاست‌ها را اخلاقی ندانند و از آن بدتر قوانین و سیاست‌ها را نابخردانه و خطرناک بیابند، پیهنج روشی جز نافرمانی مدنی نمی‌تواند راه به روی عدالت و اخلاق و عقلانیت بگشاید. مقتضای طبیعی عقلانیت عملی تناسب روش‌ها و اهداف است. این نکته بدیهی است که از هر راهی به هر نتیجه‌ای نمی‌توان رسید. در عالم طبیعت و عرصه اجتماع راه‌های خاصی برای رسیدن به اهداف تعیه شده است. میوه، محصول زمین مناسب، بذر، آبیاری و آفتاب است. درآمد، محصول کار و سرمایه‌گذاری است. هزینه اقتصادی ـ سیاسی خرید هواپیما آمریکایی بما روسی یکسان نیست. دموکراسی هم قیمتی دارد که بدون پرداخت آن به دست نمی‌آید. این امر بدان معنا نمی‌باشد که دموکراسی کالایی خریدنی است که باید با پرداخت قیمت مناسب آن را وارد کرد. اگر مبجور باشیم از تعابیر اقتصادی استفاده نماییم، بهتر است گفته شود دموکراسی تولیدکردنی است. ولی در اینصورت هم، تولید بدون هزینه امکان ندارد. به صرف تحقق پیش‌شرطهای وجودی دموکراسی، دموکراسی متولد نخواهد شد. ممکن است یک نظام توتالیتر بما شیه توتالیتر از تاسیس نظام دموکراتیک صلاحیت به عمل آورد. لذا به شجاعت، جسارت و پرداخت هزینه هم نیاز است. به تعبیر درست‌تر یکی از پیش‌شرطهای ظهور دموکراسی وجود آدمیان شجاع و مبارزی است که در این راه، حاضر به فداکاری و پرداخت هزینه باشند. ماندلا، واتسلاو هاول، دوبچک و... در عمل نشان داده‌اند که واقعا مردم‌سالاری برای آنها مهم است. دموکراسی را در جوامع اقتدارگرا برج عاج‌نشینان پیش نمی‌برند، «اتون سان سوکی‌ها» هستند که با پرداخت هزینه در مقابل اقتدارگرایان می‌ایستند و قوانین ناعادلانه‌شان را نقض می‌کنند. نافرمانی مدنی عملی مسالمت‌آمیز (غیر خشونت‌آمیز)، ولی هزینه‌بردار است. دموکراسی بدون هزینه، آرمانی خیالی و سوایی ناممکن است. جنبش آزادیخواهی می‌تواند بدون خشونت به جمهوری تمام‌عیار دست یابد ولی نمی‌تواند بدون هزینه آن را به دست آورد. در هر صورت باید از یک انقلاب خشونت‌بار گریخت.

تحریم انتخابات، یک نمونه از فعالیت‌های مسالمت‌آمیز است. وقتی شرکت در انتخابات نه تنها هیچ دستاورد مثبتی در پی ندارد، بلکه اقتدارگرایان آن را رای به معشوق خود جلوه می‌دهند، تحریم انتخابات عملی عقلایی است که به شیوه‌ای مسالمت‌آمیز نارضایتی مردم را به نمایش می‌گذارد. تحریم انتخابات برای مردم هیچ هزینه‌ای دربی ندارد، ولی ممکن است برای گروه‌ها و افرادی که رسما و به طور علنی انتخابات را تحریم و مردم را تشویق به عدم شرکت در انتخابات می‌کنند، هزینه‌هایی داشته باشد. لذا با برگزاری رفراندوم، در هیچ انتخاباتی نباید شرکت کرد. تحریم کلیه انتخابات به‌عدی، تا برگزاری رفراندوم، یکی از تاکتیک‌های بسیار مثر برای رسیدن به جمهوری تمام عیار است. تحریم فقط محدود به عدم رای‌دادن نمی‌شود. بلکه عدم کاندیداتوری هم لازمه تحریم انتخابات است. هیچ عمل سیاسی اعتراض‌آمیزی، مسالمت‌جوبانه‌تر از تحریم انتخابات نیست. (تحریم انتخابات، نافرمانی مدنی نیست. چراکه هیچ قانونی همگان را مکلف به شرکت در انتخابات نمی‌کند تا در اثر عدم شرکت، آن قانون نقض شود. ولی استفاده از ماهواره، یک نمونه کاملا مسالمت‌آمیز از نافرمانی مدنی است. تحریم دادگاه‌ها و عدم توجه به احضاریهای قوه قضاییه، یک نوع نافرمانی مدنی مسالمت‌آمیز و هزینه‌بار است. چراکه توقتن، متضمن بازداشت است. ولی پرسش این است که قوه قضاییه چه تعداد را می‌تواند در عمل بازداشت نماید؟ مگر بازداشتها برای آنها هزینه بیشتری ندارد؟ به همین دلیل در یک سال اخیر تقریبا کسی را بازداشت نکرده‌اند. یا اینکه افراد زیادی محکوم به حکم قطعی شده‌اند. ولی قوه قضائیه آنها را راهی زندان نکرده است. چراکه هزینه این کار برای نظام بسیار سنگین است. آنها حکم را بالای سر فرد نگاه می‌دارند تا او به دلیل ترس از زندان سکوت پیشه کند و محافظه‌کاران بدون پرداخت هزینه، به هدف خود که ایجاد رعب و وحشت است، دست یابند. امکان و توان بازداشت دویست ـ سیصد نفر وجود ندارد.)

۵ ـ ۲ ـ ۲ ـ چه کسی می‌تواند نافرمانی مدنی پیشه نماید؟ یک جبهه وسیع که یک سر آن در حاکمیت مستوبیه‌های مهم قارد و سر دیگر آن به طور کلی از حقوق سیاسی محروم است، نمی‌تواند اقدام به نافرمانی مدنی‌کند.

بخش اصلاح‌طلب حاکمیت نمی‌تواند دست به نافرمانی مدنی بزند. آنان نه تنها چارچوبهای قانونی نعلی را پذیرفته‌اند، بلکه در همان چارچوب اهداف و مطالبات حداقلی را دنبال می‌کنند. می‌گویند تمامی شرایط و ایرادات شورای نگهبان را می‌پذیرند، تا مطالبات حداقلی به تصویب برسد. لذا از طریق بخش اصلاح‌طلب حاکمیت نمی‌توان به جمهوری تمام‌عیار دست یافت. پروژه خروج از حاکمیت نیز دست نیافتنی است. چراکه اولا اکثریت اصلاح‌طلبان حاکم آن را قبول ندارند. ثانیا آنها که آن را قبول دارند، آن را موکول به وقتاش می‌کنند. ولی این «وقت» یا زمان هیچگاه از راه نمی‌رسد. زیرا برای آن معیارهای «پیشینی» روشنی معین نمی‌کنند تا خود را با ریسکی که منتجربه از دست‌دادن قدرت می‌شود مواجه نمایند. لذا تا پایان دوره قانونی، هیچیک از اصلاح‌طلبان در شورای نگهبان تایید شود. اگر خروج از حاکمیت صرفا یک تهدید برای تروانندن رقیب باشد، این تهدید کارایی خود را از دست داده است.

برای رسیدن به هدف رای جز این وجود ندارد که جنبش جمهوری‌خواهی سرنوشت خود را به بخش اصلاح‌طلب حاکمیت گره زند و راه خود را مستقل از آنها در پیش گیرد و به سوی هدف اصلی (جمهوری تمام عیار) گام بردارد. روش و راهی که بخش اصلاح‌طلب حاکمیت برگزیده، تنها نتیجه‌ای که دارد این است که اصلاحات ساختاری بوسیله آنان، ناممکن است و لذا نمی‌توان به آنها امید بست. تنها راه ممکن، استقلال جنبش جمهوری‌خواهی از بخش اصلاح‌طلب حاکمیت است. (آز ادیخواهان جمهوری‌خواه، متحد شوید، شعار اصلاح‌طلبان واقعی است).

ائتلاف گروههای مخالف، شرط لازم گذار از اقتدارگرایی به دموکراسی است. لیتذا باید گروههای مخالف خارج از حکومت یک ائتلاف گسترده تشکیل دهند. آنگاه، این ائتلاف در صورت تمایل اصلاح‌طلبان حکومت به همکاری، می‌تواند با آنها مذاکره نماید، نه اینکه از ابتدا سرنوشت جمهوری‌خواهی را به آنها بسپارند. هیچ کاری نکنند و منتظر بمانند تا آنها گره از کار فروبسته ما بگشایند. در کشورهایی که گذار به روش‌های غیرائتلافی پیموده شده است، نقش اصلی را جنبش مستقل غیرحکومتی دموکراسی خواهی ایفا کرده و اصلاح‌طلبان حکومت بما این جنبش همدلی و همکاری کرده‌اند. وقتی جنبش مستقل جمهوری‌خواهی شکل بگیرد و از طریق نافرمانی مدنی با فشار از پایین وجود خود را به دولت تحمیل کند، آنگاه، می‌تواند با دولت در بیاره برگزاری رفراندوم تبدیل نظام به جمهوری تمام عیار گفتگو باچانه‌زنی نماید. مائدلا و کنگره ملی آفریقا نیز از طریق نافرمانی مدنی و سپس گفتگو و چانه‌زنی، دولت آپارتاید را مجبور به واگذاری قدرت به اکثریت سیاه‌پوست تنگین‌پوستی مخالفان را در زندان حبس کند. تمام دستگاه دولت به شتاگویان و دعاگویان این خدابیگان زمینی (فراعنوا) تقلیل می‌یابند. نظام‌های اقتدارگرا نظام‌های طرفکننده‌اند. فرمانروا نخبگان و روشنفکران را از عرصه سیاسی طرد و منزوی می‌نماید و بر شکاف ملت ـ دولت می‌افزاید. عاملان

۵ ـ ۲ ـ ۳ ـ نقش روشنفکران: هر رژیمی، در دوران کنونی، برای دوام و بقا نیازمند همراهی روشنفکران است. اگر روشنفکران رژیمی را نشنروع بمانند و در آثارشان مدل‌های بدیل را عرضه نمایند، آن رژیم امکان دوام نخواهد داشت.

روشنفکران، رهبران واقعی جنبش جمهوری خواهی‌اند. اگر انتلانی از روشنفکران، با استراتژی جمهوری‌خواهی، شکل بگیرد و تاکتیک‌های مناسب استراتژی یابدشد، اتخاذ گردد، کل جامعه، خصوصا نسل جوان، بدنبال آنها خواهند رفت. بیانیه ۷۷ وانسلاو هاول و دیگر روشنفکران چک، راهگشای چنان منظوری بود. جریان روشنفکری می‌تواند با بیانیه‌هایی که در پای آنها امضای صدها تن وجود دارد، به طور فعال در عرصه عمومی ظاهر شود. موارد نقض حقوق بشر را محکوم، مطالبات آزادیخواهانه را دنبال و نافرمانی مدنی را هدایت نماید. بدین ترتیب هزینه‌ها نیز پایین خواهد آمد. چراکه بسین تعداد زیادی از افراد توزیع خواهد شد و نظام در شرایط کنونی امکان پرداخت هزینه سنگین بازداشت دهها یا صدها دگراندیش را ندارد. در حال حاضر اتحادیه اروپا، شرایطی را برای گسترش روابط مطرح کرده، که عین مسائل مطروحه از سوی آمریکا است. بازداشت گسترده، دگراندیشان و تشدید سرکوب سیاسی اتحادیه اروپا را در کنار آمریکا قرار خواهد داد و فضای ذهنی را برای اقدامات خصمانه آمریکا فراهم خواهد کرد. یکی از مشکلات تسلیگران این است که قدرت سرکوبگری محافظه‌کاران را زیاد و قدرت مخالفان را بسیارکم در نظر می‌گیرند.

۵ ـ ۳ ـ بسرمیدای نظریه فرصت‌های سیاسی: ارزشهای فرهنگی، ساختارهای اجتماعی ـ سیاسی و رفتارهای فردی، جنبش‌های اعتراض‌آمیز و تاثیر آنها بر تحول اجتماعی را تبیین می‌کنند. باورهای فرهنگی، اهداف و برداشتهای فرامنرواویی را مورد تاکید قرار می‌دهد. شرایط ساختاری، سازمانهایی را مورد توجه قرار می‌دهد که رهبران سیاسی از طریق آنها اعمال قدرت می‌کنند. بدرفتاری نیز چگونگی تغییر افراد از پیامهای سیاسی و راهبری سازمانهای سیاسی را تشریح می‌کند.

هنجارهای فرهنگی و سازمانهای اجتماعی سیاسی بلهرچسته‌ساختن بدیل‌های ممکن و مطلوب (مثلا لیبرال دموکراسی یا سوسیال دموکراسی)، بر راهبردهایی که برای اتمام سیاسی برگزیده، می‌شوند. تاثیر می‌گذارند. موفقیت سیاسی به رهبری گرآمده، مشارکت‌کنندگان متعهد، و وضعیتی ساختاری که در آن قدرت حاکمان بی‌ثبات‌گردد، قدرت دولت حاکم را درهم بکوبد، بستگی دارد. در صورتی که اعتراض‌کنندگان بتوانند از منابع خود برای بسیج حمایت‌کنندگان با مهارت استفاده‌کنند، فعالیت‌ها را در بین گروههای مختلف هماهنگ نمایند، و بر مقاومت مخالفان غلبه کنند، آنگاه، چشم‌انداز دستیابی به هدف روشن به نظر خواهد رسید. برخی شرایط ساختاری عبارت‌اند از:

تبیین فرایند گذار از اقتدارگرایی به دموکراسی متضمن توجه به عوامل ساختاری و کنش انسانی است. تبیین‌های ساختاری بر نقش علی روابط اجتماعی تاکید دارند و تبیین‌های اراده‌گرایانه بر انتخاب‌های احتمالی کنشگران نخبه طی فرآیندهای دگرگونی نظام تاکید می‌ورزند. در تبیین دگرگونی نظام‌ها باید کنش سیاسی را با محدودیت‌های ساختاری همراه نمود. فاعلان در چارچوب سیاسی و اجتماعی خاصی عمل می‌کنند و به دنبال هدفهای خود می‌روند، و این چارچوبها تنگناهایی برای انتخاب و فراخناهایی برای عمل آنان فراهم می‌آورند. کنشگران مرتبط با گذار از نظام‌های اقتدارگرایه نظام‌های دموکراتیک، نه تنها موضوع استراتیژیک را تغییر می‌دهند بلکه از حاشیه‌های مانورپذیری در چارچوب محدودیت‌های ساختاری سود می‌جویند. مرزهای مانورپذیری با تحلیل سه رابطه بسیار مهم مشخص می‌شوند: روابط فرمانروا با نهادهای دولتی (به ویژه، رابطه فرمانروا با نیروهای نظامی ـ انتظامی)، روابط فرمانروا با جامعه (نخبگان اجتماعی داخلی) و رابطه قدرت خارجی با کنشگران داخلی. این روابط زمینه‌های ساختاری گذار را تعریف می‌کنند.

فرمانروا در نظام‌های اقتدارگرا استقلال و آزادی عمل نهادهای دولتی را از آنها می‌گیرد. حامیان خود را به تمامی نهادها نفوذ می‌دهد و همه را گوش به فرمان خود می‌کند. تمامی ارکان حکومت مستظر فرامین حاکم‌اند تا مطابق میل او عمل کنند. فرمانروا بقای نظامیان را متکی به بقای خود می‌کند تا نظامیان هیچگاه، از حمایت او دست برندارند. چنان القاء می‌کند که اگر من نباشم، شما هم نیستید. سرکوب جامعه مدنی توسط نظامیان را تشویق می‌کند و بدین ترتیب مشروعیت آنها را در نظر مردم تضعیف می‌کند. دستگاه قضایی را مطیع فرمایشات خود می‌کند تا به وسیله دادگاههای نظامی مخالفان را در زندان حبس کند. تمام دستگاه دولت به ثناگویان و دعاگویان این خدابیگان زمینی (فراعنوا) تقلیل می‌یابند. نظام‌های اقتدارگرا نظام‌های طردکننده‌اند. فرمانروا نخبگان و روشنفکران را از عرصه سیاسی طرد و منزوی می‌نماید و بر شکاف ملت ـ دولت می‌افزاید. عاملان بین‌المللی (قدرت‌های خارجی) با حمایت از نظام حاکم و تقویت توانایی‌های آن، با عدم حمایت، قابلیت مانور کنشگران اجتماعی را کاهش یا افزایش می‌دهند. کنشگران به چهار گروه تقسیم می‌شوند: محافظه‌کاران و اصلاح‌طلبان حاکم، میانه‌روها (مشروطه‌خواهان) و دموکراتهای (جمهوری‌خواهان) مخالف. محافظه‌کاران نظام، بدون هیچ قید و شرطی به نامشی‌کردن حکومت فرمانروا متعهدند. استراتژی آنها حفظ قدرت به هر شکل ممکن است. اصلاح‌طلبان حکومت، بقای خود را منوط به بقای فرمانروا نمی‌دانند. آنها به دنبال آمدن به با اصلاحاتی محدود نظام را حفظ و آن را تقویت و کارآمد کنند. در شرایط بحرانی که مخالفان در حال پیشروت باشند، اصلاح‌طلبان نظام، در صدد قطع ارتباط خود با فرمانروا برمی‌آیند و شاید به رویارویی با او برخیزند تا قدرت را به‌طور کامل به چنگ آورند.

هدف مخالفان میانه‌رو محدود به برکناری فرمانروا و هیات حاکمه در چارچوب نظام است. مخالفان دموکرات به دنبال تحولات ساختاری‌اند و از تحول بنیادین نظام به یک نظام کاملا دموکراتیک دفاع می‌کنند.

ترکیب زمینه‌های ساختاری گذار و پاسخ فاعلان به فرصتهای صاتور استراتژیک در این زمینه‌ها، مسیرهای توسعه سیاسی نظام را معین خواهدکرد. به عنوان مثال اگر تفوذ شبکه حمایت فرمانروا در دولت «زیاد» باشد، به دلیل طردگسترده، نخبگان و روشنفکران، نفوذ شبکه‌های حمایت فرمانروا در جامعه «کم» باشد، قدرتهای خارجی از او حمایت نکنند یا کم حمایت کنند، نیروهای اصلاح‌طلب نظام «زیاد» باشند، نیروی مخالفان میانه‌رو «زیاد» باشد و نیروی مخالف دموکرات هم «زیاد» باشد، امکان گذار از اقتدارگرایی به دموکراسی، در صورت ائتلاف مخالفان و بسهربرداری از فرصتها و شجاعت و جسارت داشتن، فراهم می‌گردد.

مقام رهبری ارکان دولت را درکنترل خود دارد و همه حرکات با اشارات ایشان انجام می‌شود. هیچ مخالفتی، حتی محرمانه، پذیرفته نمی‌شود. وقتی تعدادی از اعضای قوه مجریه و نمایندگان مجلس طی نامه‌ای خصوصی نسبت به انتصاب اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام از یک جناح خاص انتقاد کردند. تعدادی از آنها به بیت رهبری احضار و بدانها گفته شدکه مقام رهبری فرمود «اندو نوشتن آن نامه «فعل حرام» بوده است. تمام بازداشتهای سیاسی ـ طلوعیاتی با دستور مستقیم ایشان صورت می‌پذیرد. لذا طی یک سخنرانی اعلام کردند که دست قضات مذکور (اقضات فرمایشی) را باید بوسید. انتشار متن حاضر نیز واکنش ایشان را برخواهد انگیخت و به دستور مستقیم ایشان با نویسنده، برخورد شدید خواهد شد و بر محدودیتهایش خواهند افزود. چراکه آقای خامنه‌ای خود را از مشاوران، خواداران و پیروان اهل نظر و منطق محروم کرده، و لذا چاره‌ای جز برخورد قضایی و حبس و زندان و تنبیه فیزیکی ندارند. اگر این مدعا نادرست است و ایشان مدافع خودورزی و آزادی بیانند، بهتر است اجازه دهند متن حاضر منتشر و به پیرانشان دستور فرمایند کل مدعیات مکتوب حاضر را با منطق و عقلانیت، بپرحمانه نقد نمایند. هر گونه برخورد با نویسنده، مثبت این مدعاست که ایشان نقدناپذیرند. خود را در مقام خدایی می‌بینند و چون حاکمان انتقادناپذیر، به دستگاه قضایی تحت امر خود دستور می‌دهند که مخالفان را با مجازات سنگین از عرصه حذف کند. آیا در آن همه پیروان و اطرافیان، حتی یک تن یافت نمی‌شود که به سلاح منطق و عقلانیت با مخالفان رویاروی شود و لذا جز تمنیه و مجازات ابزاری برای رویارویی با مخالفان وجود ندارد آن هم به دستور مستقیم مقام رهبری؟

خوش بود گر محک تجربه آید به میان
تا آزادی و دموکراسی بیرون شود

فصل ششم

حافظ آن ساعت که این نظم پریشان می‌نوشت
طایر فکرش به دام اشتیاق افتاده بود

این مکتوب به عنوان یک مصداق از نظم پریشان، محصول دغدغه‌هایی است که نویسنده را در دام خود گرفتار کرده‌اند. همیشه از خود می‌پرسم چرا در «کوی نیکنامی» جای نمی‌گیریم. چرا دولت دموکراتیک توسعه‌گرا در جامعه ما متولد نمی‌شود؟ چرا سومنان نوابد در جامعه‌های متساهل، متسامح، مدارا گر، آزاد و دموکراتیک زندگی کنند؟ آیا «استبداد دینی» یا «استبداد خدد دینی» سرنوشت محتوم ما است؟

به گمان من سی‌توان مومنانه و آزاد زیست و عقلانیت و معنویت تعارضی با یکدیگر ندارند. اگر در سیمای مشایخ شهر، نشانی از «صرد خدا» دیده نمی‌شود، یکی از علل عمده‌اش استبدادپیشگی آنان است. نه ایمان‌ورزی دین اکراه، ایمان، شان آزادگان (احرار) و دلیران است. نه وصف بردگان و سفلگان. دفاع از ایمان و تجربه دینی در جهان جدید، بدون دفاع از عقلانیت، آزادی و دموکراسی و حقوق بشر، اگر ناممکن نباشد بسیار دشوار است. دیندار در جامعه باز و بدون اکراه، سهل‌تر از جوامع‌بسته (توتالیتر، شبه توتالیتر، اقتدارگرا، سلطنتی) امکان تحقق دارد. و اگر ایمان از جانب انسان محق و از سر آگاهی و انتخاب و متکی بر تجربه امر قدسی دیانت، چه ارزشی دارد؟ و اگر مدعیان دفاع از حریم دیانت، جز تکفیر توانندیشان کاری ندانند، چه کسی دینداری پیشه خواهدکرد؟

در همین راستا و بر مبنای رویکرد «حق‌محور» دو سخن مهم از آیت‌الله خمینی نقل کردیم که به درستی استدلال می‌کرد، هیچ نسلی نمی‌تواند شکل و نوع

ادامه در صفحه ۹